

۷- با توجه به شمول کلمه تعزیرات بر مجازات بازدارنده در ماده ۷۲۶ قانون مجازات اسلامی، معاونت در جرایم مستوجب مجازات بازدارنده نیز مشمول ماده ۷۲۶ مذکور گردیده و باید برای آنها مجازات تعیین نمود.



قوانین در ارتباط با بیماریهای روانی

✍️ غلامرضا سلماسی*

قانون ملت نمی‌سازد و این ملت است که باید قانون بسازد، ساختن و پرداختن به قانون خود یک امر فنی است و به اندازه کار معمار یا طیب جراح ظریف و حساس است اگر اصول فنی و علمی در معماری و جراحی به کار نرود عمارت دیر یا زود سرنگون می‌گردد و بیمار از بین می‌رود امر تهیه قانون هم اگر مانند تمام امور فنی و تخصصی بر سیستم علمی و تجربی مستقر نشود اساس یک جامعه را متزلزل می‌سازد. هدف قانون باید رفع مشکل باشد نه ایجاد مشکل جدید، رفع اختلاف باشد نه ایجاد اختلاف تازه، رفع معایب اجرایی باشد نه ایجاد اشکالات اجرایی دیگر، تشخیص همین مسائل آسان نیست و قدرت می‌خواهد، قدرت علم و اطلاع، صلاحیت و تجربه، ذوق و استعداد مخصوص، فکر روشن و بالاخره قدرت تجزیه و تحلیل منطقی قضایا خصوصاً تمیز موارد تعارض و عیب قوانین، موتسکیو دانشمند بزرگ فرانسوی که بیش از دانشمندان دیگر جهان در سر ایجاد قوانین و اهمیت و تأثیر آن در تاریخ تمدن بشری مطالعه کرده است در زمانی متجاوز از دویست و پنجاه سال قبل برای تدوین و تنظیم قوانین شرایط و اصولی قایل شده و گفته است:

* - قاضی دادگستری تبریز، این مقاله نیز با اندکی تلخیص به نظر می‌رسد.

«وضع قانون جدید یا تجدیدنظر در قوانین بدون دلیل و مطالعه کافی جایز نیست. قانونگذار باید در وضع قوانین اعتدال را رعایت نماید زیرا مصالح سیاسی و اخلاقی همواره بین افراط و تفریط در سرحد اعتدال قرار گرفته است، انشاء و مضامین قانون باید صریح و ساده باشد به نحوی که همه از آن یک مطلب را درک کنند نه این که هرکسی یک مطلب علی حده از آن استنباط نماید در قانون نباید قضاوت معلق به نظریه اشخاص و نظریه اشخاص معلق به شغل و مقام آنها شود قانون باید حتی الامکان فاقد استثناء باشد زیرا موارد استثنایی و ورود در جزئیات آن شخص را وارد استثنائات و جزئیات دیگری می‌کند. دلیل توجیه قانون باید عقلایی و قانونگذار از وضع قوانین بی‌فایده برحذر باشد. چون قانون برای تنبیه بدکاران و جلوگیری از تقلب و خدعه تبهکاران وضع می‌شود باید خود قانون مبرا از خدعه و تزویر باشد. قانون باید با سنجش و مطالعه کافی تدوین شود تا به جبران خسارت و اشتباه کمک کند نه آن که خسارت و اشتباه تازه‌ای ایجاد نماید. فساد ملتی ممکن است به یکی از دو حالت زیر ظاهر شود: اول این که توده مردم قوانین موضوعه را رعایت نکنند، و این درد علاج‌پذیر است. دوم این که خود قوانین افراد مردم را به فساد و تباهی سوق دهد، و این درد درمانی ندارد.»

با عنایت به کلام دانشمند و حقوقدان فرانسوی می‌توان گفت ملت‌های بزرگ و متمدن، قوانین محکم و مترقی دارند. یادمان هست که در جریان تحریم اقتصادی ایران در بحبوحه جنگ تحمیلی، کشور سوئیس اعلام کرد در این تحریم دسته جمعی علیه ایران اسلامی شرکت نمی‌کند زیرا قانون اساسی سوئیس شرکت در اقدامات دسته جمعی علیه کشور ثالثی را منع کرده است. پس اگر قانون از فهم و رشد و تمدن ملت سرچشمه می‌گیرد و اگر قبول کنیم که در جهان هیچ تمدنی به پای تمدن کشور ما نمی‌رسد و باید

هم قبول کنیم زیرا تا چند قرن پیش در اغلب ممالک دنیا تحصیل علم جز برای طبقات مخصوص جرم بوده در حالی که به گفته هرودت مورخ یونانی در زمان هخامنشیان «قرن پنجم قبل از میلاد» تحصیل علم برای همگان مجاز بوده و بعضی از سربازان خشایارشا دارای سواد بوده‌اند و اگر قبول کنیم که با احداث ساختمان سازمان ملل متحد دیوار این بنای جهانی تا به امروز با کلام یک ایرانی تزیین یافته:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

و در حدیث است که اگر علم در ستاره ثریا باشد مردی از ایران بدان دست خواهد یافت و این ایرانی با این ذوق و استعداد خدادادی در کار جمعی موفق نیست و کار کردن دسته جمعی برای رسیدن به مقصود معینی نتیجه تعلیم و تربیت است و یک امر فطری نیست بلکه یک عادت اکتسابی است اگر این مطلب مورد قبول باشد علت واقعی توفیق نیافتن جمع ایرانی را در کار مشخصی، باید در نحوه آموزش و پرورش او دانست نه در سرشت او و چون بحث درباره عوامل مؤثر در این امر که ما را انفرادی ساخته و به همکاری معتاد ننموده به طرز تشکیل جامعه ما از آغاز تاریخ و وضع سیاسی و اجتماعی و نوع حکومتها مربوط می‌گردد که از حوصله این مقاله خارج است و چون قانونگذاری کار جمعی است ما در این کار توفیق نداشته‌ایم. متأسفانه در قرن اتم، قرن اینترنت و قرن تسخیر فضا در کشور ما وضع قوانین بر هیچ شرط و اصلی استوار نیست از جمله: ۱- بی‌ثباتی قوانین ۲- جرم‌انگاری و توسل زیاد به مجازات‌هایی مثل شلاق و حبس ۳- نبود قانون در مورد بسیاری از مسائل مستحدثه ۴- قید عبارات رکبیک و موهن در متن بعضی از قوانین «ماده ۱۴۴ ق.م.ا» ۵- پراکندگی قوانین به نحوی که حتی قضات با سابقه کشور را نیز در استناد به قانون حاکم متعسر ساخته است ۶- و بالاخره کارشناسانه نبودن قوانین از معایب قوانین فعلی است عموماً و عدم توجه و بی‌اعتنایی به مسائل روحی و روانی جامعه است خصوصاً.

نگارنده که سیر قانونگذاری در مسائل جزائی ایران از سال ۱۳۰۴ و قوانین مدنی از سال ۱۳۰۷ تا به امروز را بررسی کرده قوانین حاکم در ارتباط با بیماریهای روانی دقیقاً با اندک تغییرات در حکم و متن انشاء و عبارت عیناً همان قوانین حاکم در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ می باشد و موضوع و نوع جدید بیماری روانی غیر از آنچه در قوانین سالهای مذکور درج شده در قانون ما نیامده است و قانونگذار ما غیر از عناوین «جنون - سفه - اکراه و قسمتی از اختلالات مربوط به خواب و مستی و بیهوشی» عنوان دیگری از بیماریهای روانی را به رسمیت نمی شناسد نه تنها قانون با بسیاری از بیماریهای روانی من جمله انواع اضطرابها «اضطرابهای مربوط به موقعیت - مرگ - جدایی - احساس گناه» انواع هذیانها «بی وفایی، فقر، بزرگ منشی، نیست انگاری» انواع افسردگیها «ملال - سرخوشی گوش به زنگ بودن و تحریک پذیری» انواع توهمات و فکر وسواسی و انواع اختلالات شخصیت «انفعالی - سادیسمی - تهاجمی - خودشکنی - اجتنابی - خودآزاری - خودکشی» و انواع اختلالات حافظه «آزایمر - دمانس و پارانوئید» و سایر اختلالات زبان آور بیگانه است بلکه جامعه نیز با گذشت چهل سال و اندی از تأسیس بهداشت روانی در ایران مواظب و مراقب و در فکر شناسایی بازسازی روحی این قبیل بیماران نیست و کسی و مرجعی وجود ندارد تاریخه و زمینه های ایجاد این قبیل بیماریها را بخشکاند و از بین برد در حالی که گزارشها و مقاله های مندرج در مجلات و هفته نامه های سال ۱۳۳۸ یعنی سال تأسیس بهداشت روانی در ایران، تحت عناوین «جنگ با شیطان به طرز جدید» - اقتراحات و انتقادات، بهداشت و بهبودستان، همگی در جهت ابراز خرسندی و خوشوقتی و تهییج و تشویق همگان بالاخص نویسندگان و گویندگان جامعه شناسان و روان شناسان به همکاری و مساعدت با این بنیاد جدیدالتأسیس رقم خورده است و الگوهایی نیز از بعضی از کشورها ارائه شده است*

به هر حال در قبال عناوین گوناگون و بسیار متنوع بیماریهای روان، فقط پنج عنوان

* - از آن میان رجوع کنید به مقاله آقای دکتر علینقی فسا تحت عنوان: دیوانگیها در تیمارستان خوش هوا، مجله آینده سال ۱۳۳۸ در این مقاله به انواع بیماریهای روانی و مصادیق آن در کشور سویس اشاره شده است

بیماری روانی در قوانین جزایی و مدنی ما پیش‌بینی شده که درباره هر یک به اختصار توضیح داده می‌شود:

۱- جنون: ماده ۴۰ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ حاکی است: کسی که در حال ارتکاب جرم مجنون بوده یا اختلال دماغی داشته باشد مجرم محسوب نمی‌شود و مجازات نخواهد شد ولی در صورت بقای جنون باید به دارالمجانین تسلیم شود - ماده ۳۶ الف مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲ می‌گوید: هرگاه محرز شود مرتکب جرم حین ارتکاب به علل مادرزادی یا عارضی فاقد شعور بوده یا به اختلال تام قوه تمیز یا اراده دچار باشد مجرم محسوب نخواهد شد در صورتی که تشخیص شود چنین کسی حالت خطرناک دارد به دستور دادستان تا رفع حالت مذکور در محل مناسبی نگاهداری خواهد شد و آزادی او به دستور دادستان امکان‌پذیر است - و با پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب قانون مجازات اسلامی به شرح مواد ۵۱ و ۵۲ و ۹۵ و ۲۲۱ تکلیف متهم مجنون دقیقاً روشن گردیده به موجب ماده ۵۱ همان قانون: جنون در حال ارتکاب جرم به هر درجه که باشد رافع مسؤولیت کیفری است.

تبصره ۱: در صورتی که تأدیب مرتکب مؤثر باشد به حکم دادگاه تأدیب می‌شود.
تبصره ۲: در جنون ادواری شرط رفع مسؤولیت کیفری جنون در حین ارتکاب جرم است.

ماده ۵۲- هرگاه مرتکب جرم در حین ارتکاب مجنون بوده و یا پس از حدوث جرم مبتلا به جنون شود چنانچه مجنون و حالت خطرناک مجنون با جلب نظر متخصص ثابت باشد به دستور دادستان تا رفع حالت مذکور در محل مناسبی نگاهداری خواهد شد و آزادی او به دستور دادستان امکان‌پذیر است.

ماده ۲۲۱: هرگاه دیوانه یا نابالغی عمداً کسی را بکشد خطاء محسوب و قصاص نمی‌شود بلکه باید عاقله آنها دیه قتل خطئی را به ورثه مقتول بدهند و قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ که الان هم حاکمیت دارد.

در مواد ۲۱۰ تا ۲۱۲ - اهلیت را شرط صحت معامله اعلام می‌کند و در تعریف اهلیت می‌گوید برای این که متعاملین اهل محسوب شوند باید عاقل و بالغ و رشید باشند و معامله با اشخاصی که بالغ و عاقل و رشید نیستند به واسطه عدم اهلیت باطل است و در مواد ۱۱۲۱ و ۱۱۲۵ می‌گوید جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است و جنون در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.

۲- سفه: از دیدگاه قانون مدنی چون سفیه اهلیت انجام معامله را ندارد بنابراین اعمال و اقوال سفیه تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد باطل و بلااثر است ولی سفیه می‌تواند تملک بلاعوض کند مانند هبه و صلح بلاعوض و... اما از نظر جزایی سفیه موجب رفع مسؤلیت کیفری نیست چنانچه ماده ۲۳۴ «ق.م.ا» می‌گوید: اقرار به قتل عمد از کسی که به سبب سفاهت یا افلاس محجور باشد نافذ و موجب قصاص است.

۳- اکراه: از نظر قانون مدنی اکراه موجب عدم نفوذ معامله است اگرچه از طرف شخص خارجی غیر از متعاملین واقع شود «ماده ۲۰۳» و هکذا صلح به اکراه نیز نافذ نیست «ماده ۷۶۳» ولی از نظر جزایی قانونگذار بین قتل و سایر جرایم فرق قایل شده ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: در جرایم موضوع مجازاتهای تعزیری یا بازدارنده هرگاه کسی بر اثر اجبار یا اکراه که عاده قابل تحمل نباشد مرتکب جرمی گردد مجازات نخواهد شد در این مورد اجبارکننده به مجازات فاعل جرم با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و مراتب تأدیب از وعظ و توبیخ و تهدید و درجات تعزیر محکوم می‌گردد و ماده ۶۷ همان قانون حاکی است هرگاه زانی یا زانیه ادعا کند که به زنا اکراه شده است ادعای او در صورتی که یقین برخلاف آن نباشد قبول می‌شود و اما در مورد قتل به شرح ماده ۲۱۱- اکراه در قتل و یا دستور به قتل دیگری مجوز قتل نیست بنابراین اگر کسی را وادار به قتل دیگری کنند یا دستور به قتل رساندن

دیگری را بدهند، مرتکب قصاص می‌شود و اکراه کننده و آمر، به حبس ابد محکوم می‌گردند. ماده مذکور دو تبصره دارد: تبصره اول می‌گوید اگر اکراه شونده طفل غیرمميز یا مجنون باشد فقط اکراه کننده محکوم به قصاص است و تبصره دوم می‌گوید اگر اکراه شونده طفل مميز باشد نباید قصاص شود بلکه باید عاقله او دیه را پردازد و اکراه کننده نیز به حبس ابد محکوم است.

۴- خواب و بیهوشی: از نظر قانون مدنی اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در خواب معامله نماید آن معامله به واسطه فقدان قصد باطل است [ماده ۱۹۵] و از نظر جزایی به موجب ماده ۲۲۵ قانون مجازات اسلامی هرگاه کسی در حال خواب و بیهوشی شخصی را بکشد قصاص نمی‌شود و فقط به دیه قتل به ورثه مقتول محکوم خواهد شد.

۵- مستی: معامله شخص مست از نظر قانون مدنی باطل است «ماده ۱۹۵» ولی از نظر جزایی برابر ماده ۲۲۴ قانون مجازات اسلامی قتل در حال مستی موجب قصاص است مگر این که ثابت شود که در اثر مستی به کلی مسلوب الاختیار بوده و قصد از او سلب شده است و قبلاً برای چنین عملی خود را مست نکرده باشد و در صورتی که اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه و یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود و براساس ماده ۵۳ همان قانون اگر کسی بر اثر شرب خمر مسلوب الاراده شده لکن ثابت شود که شرب خمر به منظور ارتکاب جرم بوده است مجرم علاوه بر مجازات استعمال شرب خمر به مجازات جرمی که مرتکب شده است نیز محکوم خواهد شد و ضمناً مجازات شرب خمر هشتاد ضربه تازیانه است - به شرحی که فوقاً مذکور افتاد غیر از ۵ مورد اعلامی قوانین موضوعه کشور ما در مورد سایر بیماریهای روانی ساکت است به عنوان مثال در مورد اختلالات جنسی که روان‌پزشکان «دکتر بالتازار - دکتر رشید یاسمی - دکتر ادیب» آن را به دو دسته تقسیم می‌نمایند: ۱- فساد اخلاق به اعتبار موضوع ۲- فساد اخلاق به اعتبار وسیله که

دسته اول بیمارانی هستند که از موضوع طبیعی روابط جنسی که همان جنس مخالف باشد گریزان بوده موضوعات دیگر را انتخاب می‌کنند و بدون آن موضوع نمی‌توانند دفع شهوت کنند و به قول خودشان لذت ببرند این بیماریها عبارتند از: هم جنس بازی - بچه بازی - حیوان دوستی - مرده بازی و قانون مجازات اسلامی برای این قبیل مجرمین هیچ گونه ارفاق و تخفیفی در نظر نگرفته هم جنس بازی از ناحیه دو مرد یا دو زن را جرم دانسته و چنانچه این عمل منجر به تفخیز باشد مجازات شلاق حدی و چنان چه مبنی به لواط باشد مجازات اعدام دارد و تعرض به حیوان و یا مرده نیز قابل تعزیر و مجازات می‌باشد و تعرض به زنان و اطفال در معابر عمومی و یا برقراری رابطه نامشروع از قبیل تقبیل و مضاجعه را بدون توجه به اختلال جنسی و روحی طرفین قضیه جرم دانسته و مجازات شلاق و حبس در نظر گرفته است و برای دسته دوم یعنی فساد اخلاق به اعتبار وسیله که غرایز جنسی خود را به صورت ۱- نمایش‌کاری و خودنمایی و ۲- یادگارپرستی و ۳- عشق ظالمانه و دیگر آزاری ۴- عشق مظلومانه «یا خودآزاری» ارضا می‌نمایند چنانچه مورد اول منجر به تظاهر به فعل حرامی بشود قانون عمل را جرم دانسته و مجازات می‌کند و در مورد دیگر آزاری اگر مربوط به همسر خودش باشد زوجه می‌تواند با اثبات آزار و اذیت و عسر و حرج از دادگاه طلاق بخواهد و اگر این آزار متوجه شخص دیگر باشد تحت عناوین مزاحمت بانوان و غیره تعزیر و مجازات می‌شود و موارد مربوط به یادگار پرستی و خودآزاری جرم نیست - در مورد اختلالات مربوط به برخاشگری حتی پارانویید و آلزایمر، دمانس و سایر اختلالات یاد شده قانون مدنی و جزایی ساکت است البته در مورد دمانس و آلزایمر شاید قضاتی پیدا شوند که با استناد به عموماً قانونی و وحدت ملاک مواد ۲۱۰ تا ۲۱۲ قانون مدنی و با این استدلال که طرف معامله به علت پیری دچار زوال عقل گردیده حکم بر بطلان معامله بدهد ولی اگر قاضی انگشت روی دو عنوان بیماری مصرح در قانون «جنون و سفه» بگذارد و از روان‌پزشک سؤال کند که این شخص «دچار آلزایمر و دمانس» مبتلا به جنون و سفه

است قطعاً پزشک نخواهد توانست پاسخ مثبت بدهد و به صحت معامله وی حکم خواهد راند و بالاخص مواد ۱۰۴ و ۱۱۸ قانون امور حسبی اعتبار این چنین حکم را تقویت می‌کند ماده ۱۰۴ مذکور ناظر به تعیین امین برای اداره اموال کسی که در اثر کبر سن و یا بیماری و امثال آن از اداره تمام و یا بعض اموال خود عاجز است می‌باشد و ماده ۱۱۸ قانون فوق‌الاشاره می‌گوید: کسی که به عنوان عجز از اداره اموال برای او امین معین شده اگر تصرفی در اموال خود بنماید نافذ است و امین نمی‌تواند او را ممانعت نماید. و شخص مبتلا به پارانوئید نیز حالت خطرناک دارد ولی در قانون هیچ گونه تدابیر امنیتی در این خصوص اتخاذ نگردیده و از نظر مسؤولیت کیفری نیز قانون ساکت است هکذا در مورد سکنه‌های مغزی و اختلال در شناخت و شخصیت نمی‌توان به جهت فقدان قانون و از باب قیاس داخل در جدول جنون سفه و اشخاص غیر رشید نمود و از دیدگاه قاضی و روان‌پزشک تصویب قوانین جامع و مانع و کارشناسانه در خصوص بیماریهای روانی احصا شده ضروری می‌نماید بالاخص جامعه روان‌پزشکان ایران باید به عنوان پاسداران و حافظان واقعی بهداشت روانی جامعه نقش کلیدی خود را ایفا کرده و راهنمای مراجع قانونگذاری ما باشند. به امید آن روز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



آقای دکتر کامروز امینی، ریاست پزشکی قانونی گچساران بعد از سلام و احوالپرسی نوشته‌اند:

عنایت و اهتمام جناب عالی و دیگر اعضای محترم انجمن دبیران مجله در ترقی و پیشرفت سطح اندوخته‌های قضایی و حقوقی کلیه ارکان قوه قضائیه و بازگذاشتن باب

گفتگو و «تقابل آراء و عقاید» قابل تقدیر و تشکر است و توفیق روزافزوتان را از خداوند متعال خواستارم.

ضمناً از آنجا که مسائل مختلف حقوقی توسط متخصصین و کارشناسان این امور مورد بحث و نقد قرار می‌گیرد بسیار بجاست اگر مسائل، ابهامات و بعضاً اشکالاتی که در خصوص قوانین دیات و بخصوص باب دیه اعضا در قوانین مجازات اسلامی و نیز بحث سقط درمانی قانونی و محدودیتهای آن وجود دارد توسط اساتید و صاحب‌نظران مسائل فقهی، حقوقی و پزشکی قانونی مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد.

مجله حقوقی: آقایان پزشکان قانونی که احیاناً با محدودیتهای، اشکالات و ابهامهایی در مسائل دیه و مباحث مربوط به سقط و تعیین ارش و دیگر دقایق حوزه کار خود رو به رو هستند خود می‌باید دشواریهای مبتلی به را وانمایند تا ارباب نظر بتوانند با ارائه طریق به یاری آنان بشتابند، از این روی انتظار داریم خیلی روشن و زباندار دغدغه‌های پزشکان قانونی را از قلم خود آنها بخوانیم.



آقای میراحمدی مدیر مؤسسه سیدالساجدین، ویژه علوم قرآنی و معارف اسلامی به بهانه اعلام وصول مجله در نامه‌ای خطاب به سردبیر نوشته‌اند:

مقالات علمی و پربار که حاصل کار جمعی، تحریریه عزیز آن مجله است و همین طور صفحه‌آرایی زیبای مجله در کنار تنوع و بدیع‌نگری از خصائص همیشگی شما است. رجاء واثق دارم چون گذشته با ارسال به موقع مجله از الطاف حضرت عالی بهره‌مند باشیم.

مجله حقوقی: حسن ظن ایشان را پاس می‌داریم.



آقای سیدمحمدرضا حسینی مسؤل دفتر پژوهشهای اسلامی زندانها بعد از

تعارفات معمول نوشته‌اند:

اگر امروزه نشریه وزین «مجله حقوقی دادگستری» در میان نشریات حقوقی و نخبگان این عرصه جایگاه شناخته شده و والایی دارد آن را مرهون شایستگی و تلاش مسؤولان و اعضای هیأت تحریریه می دانیم و بر این باوریم که نگاه باز، وجود مطالب متنوع حقوقی، کیفری و... بر غنای مجله افزوده است.

لیکن به نظر می رسد چنانچه در بررسی مقالاتی که قصد درج آن را در نشریه دارید دقت بیشتری اعمال گردد، بر ارزش علمی آن می افزاید، به عنوان مثال در مقاله بررسی ماده ۶۳۰ ق.م.ا (صفحه ۱۵۲ مجله) نویسنده محترم بین دفاع مشروع و قتل در فراش خلط کرده است؛ ماده ۱۷۹ ق.م.ع باید با ماده ۶۳۰ ق.م.ا مقایسه گردد نه ماده ۶۱ ق.م.ا و ماده ۱۸۸ ق.م.ع مقایسه گردد.

در پایان، پیشنهاد می گردد، چنانچه محورهای ذیل در مجله مورد توجه قرار گیرد بر بار علمی آن افزوده می شود و مجله بیش از پیش پرمغزتر و پرمحتواتر خواهد شد.

۱- آسیب شناسی قوانین و مقررات حقوقی و کیفری

۲- معرفی و نقد و بررسی قوانین و مقررات جدید

۳- مصاحبه با حقوقدانان، وکلا و قضات برای طرح دیدگاههای نو و بیان تجربیات و اندوخته های خود.

مجله حقوقی: ایراد مربوط به مقاله «بررسی ماده ۶۳۰» را لابد نویسنده آن خانم ملیکه یزدی پاسخ خواهند گفت و در بخشهای سه گانه پیشنهادی ایشان، تلاش داریم به این عرصه ها نیز روی بیاوریم، کسر و کمبودها اگر بگذارد.



همکار اداری ما آقای علی غلامی شیراز، از تایید خراسان خطاب به سردبیر

نوشته اند:

احتراماً به استحضار می رسانم آن گونه که بنده از سوابق علمی و بویژه ادبی جناب عالی - از نوشته های مختلف ادبی گرفته تا همکاری با دکتر محمد جعفر یاحقی در

نشر کتاب پاژ و غیره - اطلاع دارم که بعضاً مورد مطالعه و تورق اینجانب قرار گرفته و به قلم وزین و شیرین شما اعتقاد پیدا کرده‌ام اگر از کرامات تایپ کامپیوتری مجله بگذریم در خصوص نکات سجاوندی و نگارشی مقالات و نوشته‌های مجله که مورد مطالعه و استفاده بسیاری از استادان و حقوقدانان قرار می‌گیرد، توجه بیشتر را می‌طلبد که نمونه آن پیوست می‌باشد در پایان از شما و تمامی همکاران شما در مجله صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم و بدین وسیله آمادگی هر گونه همکاری با مجله را اعلام می‌نمایم.

مجله حقوقی: نویسنده نامه، تصویر صفحه ۲۴۵ مجله را ضمیمه نوشته خویش کرده‌اند وزیر چهار کلمه را خط کشیده‌اند، لابد به نشانه ایرادی که بر آنها وارد دانسته‌اند که یک مورد آن اشتباه تایپی «ضع» را به جای «وضع» می‌پذیریم اما سه مورد دیگر ضمن این که متن اصول ۳۶ و ۱۵۶ و ۱۶۳ قانون اساسی است از خطای نگارشی و ادبی هم بر کنار است. خوب بود نوشته می‌شد کجای کار اشکال دارد. در عین حال از ایشان ممنونیم.



آقای مظفر الوندی، ریاست مرکز آموزشی و پژوهشی سازمان زندانها که مدیریت مسؤل هفته نامه پیک زندان و ماهنامه اصلاح و تربیت نیز بر عهده کفایت ایشان است، پس از دیباچه‌ای مهرآمیز نوشته‌اند:

بدون شک مجله حقوقی در عرصه اطلاع‌رسانی تخصصی قوه قضائیه جایگاه ممتازی را ایفا می‌کند، امید است با جدیت و تلاش وافر، انتشار موفقیت‌آمیز آن همچنان ادامه داشته باشد. ضمناً تقاضا دارد در معرفی نشریات ادواری در صفحات انتهای نشریه، نشریات رسمی سازمان زندانها شامل «ماهنامه علمی، آموزشی اصلاح و تربیت»، «هفته نامه پیک زندان» و «هفته‌نامه حمایت» نیز مشمول معارفه قرار گیرد.

مجله حقوقی: معرفی ماهنامه اصلاح و تربیت را تاکنون ترک نگفته‌ایم اما به معرفی هفته نامه که بیشتر خیری - اجتماعی است تا علمی - حقوقی وانگهی با هر شماره مجله

۱۲ شماره هفته نامه در می آید، نمی توانیم وفا کنیم، در این میان صد البته که هفته نامه حمایت خیلی سریع توانسته است جای جلیلی در بساط مطبوعات برای خویش دست و پا کند.



آقای حیدری، ریاست حوزه قضایی اشتهارد، سردبیر را این گونه مورد عنایت قرار داده اند که:

پدر بزرگها و مادر بزرگها در بعضی از قصه هایی که تعریف می کنند؛ صحبت از سنگ صبوری می کنند که فرد رنج دیده پس از این که مشکلات و مصائب خود را برای آن به اصطلاح سنگ صبور مطرح می نماید نهایتاً آن سنگ خرد می شود هر چند قصد قیاس کردن ندارم ولی یقین می دانم که جناب عالی سنگ صبور قضات در تشکیلات قوه قضائیه هستید؛ چرا که دائماً از مشکلات قضات در قوه قضائیه به طور مستمر در جریان قرار می گیرید و انعکاس آن در مجله قضایی و حقوقی دادگستری باعث تسکین آلام سایر قضات می گردد، علی هذا ضمن تقدیر و تشکر از اندیشه و قلم توانا و زحمات شبانه روزی جناب عالی که حکایت از دلسوزی و تلاش برای عینیت بخشیدن به توسعه قضایی می باشد؛ تقاضا مندم با عنایت به افتتاح دادگاه عمومی بخش اشتهارد از توابع شهرستان کرج بنده و سایر همکاران قضایی و اداری را کمافی السابق در خصوص استفاده از محتوای آن مجله خرسند و بهره مند فرمایید.

مجله حقوقی: با تبریک افتتاح دادگاه عمومی اشتهارد آرزو داریم که با جانبداری از ستمدیدگان، طعم خوش عدالت را به مردم آن سامان بچشانید اما آیا در بازگویی قصه پدر بزرگها راجع به سنگ صبور احتمالاً نخواسته اید سردبیر را بترسانید؟ آیا نخواسته اید این مفهوم را القاء کنید که فرجام چنین کارهایی خرد شدن و فروپاشیدن و متلاشی شدن است؟ اگر هم در شما چنین قصدی نبوده است ما خود از بادافره کار بی خبر نیستیم.

آقای ابراهیمی مسؤول روابط عمومی دادگستری آذربایجان غربی ضمن یک نامه رسمی، سروده یکی از همکاران قضایی را به عنوان شهر غم، زندان در ۱۲ صفحه تایپ شده ارسال داشته‌اند و از مجله خواسته‌اند که سروده ارسالی را چاپ کنیم. البته ما خود بارها از همکاران شاعر و سخنور و نویسندگان و ادیب و هنرمند خواسته‌ایم که اگر اثر ادبی - هنری دارند مرحمت فرمایند تا چاپ کنیم اما آن چه تاکنون فرستاده شده است کارهای کم ارزشی بوده است که نمی‌توانسته است جایی در مجله داشته باشد. می‌دانید که مجله، حقوقی است نه ادبی اما اگر همکاران حقوقدان ما به خلق اثری دست بزنند که عیار هنری بالایی داشته باشد نه تنها از چاپ آن پروایی نداریم که بسیار مناسب می‌دانیم عرصه خشک و خالی از طراوت حقوق را با شعری خوب و نثری خیره‌کننده یا حتی نقشی و خطی دلنشین و چشم نواز بیاراییم از این است که همچنان به دیدن آن آثار امیدواریم. اما متأسفانه متنی را که آقای ابراهیمی، میانجی فرستادن آن بوده‌اند مطلقاً و ابداً در حوزه شعر نیافتیم، پس چاپ نشدنش را بر ما می‌بخشایند.



آقای داود فرهنگ زاده، قاضی دادگستری سراب در مورد تبصره ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸ نوشته‌اند:

علی‌رغم گذشت ۴ سال از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری و انتشار مقالات متعدد از سوی دکترین علم حقوق، قضات، وکلا، دانشجویان و غیره... در مورد نقاط ضعف و قوت این قانون تاکنون هیچ مطلبی در خصوص تبصره مذکور نوشته نشده حتی ایراد موجود در تبصره مذکور از دید مصنفان بزرگ علم آیین دادرسی کیفری همچون دکتر آخوندی و دکتر آشوری پنهان مانده است. می‌دانیم که طبق ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی محجورین به ۳ دسته - صغار، مجانین و غیر رشید؛ تقسیم بندی شده‌اند و طبق ماده ۱۲۰۸ همان قانون اشخاص غیر رشید کسانی هستند که تصرفات آنها در اموال و حقوق مالی عقلایی نیست. یعنی غیر رشید یا سفیه عقل اقتصادی ندارد و قادر به تشخیص

سود و زیان خود نیست. ولذا قانونگذار برای جلوگیری از اضرار ایشان و جلوگیری از سوء استفاده اشخاص ثالث نصب قیم را در مواقعی که عدم رشد غیر رشید متصل به صغر باشد و ولی خاص نیز نداشته باشد لازم دانسته است. همچنین با امان نظر در ماده ۱۲۱۰ و تبصره‌های آن درمی‌یابیم بلوغ به منزله رشد نیست و رشد نیاز به اثبات دارد. با توجه به این که تسریع در دادرسی از اصول مسلم و شناخته شده علم آ.د.ک می‌باشد معلوم نیست مقنن با چه منطقی در شکایاتی که رسیدگی و نتیجه آن مستلزم تصرف غیررشید در اموال وی نیست مقررات ماده ۷۲ را در آن مورد لازم‌الرعايه دانسته است. بر فرض مثال اگر به فرد ۱۷ ساله‌ای که رشدش ثابت نشده توهین شود چه نیازی به نصب قیم یا پیگیری موضوع از طریق ولی خاص غیررشید می‌باشد. در حالی که در صورت احراز بزه، دادگاه متهم پرونده را فقط به مجازات محکوم خواهد کرد و شاکی ۱۷ ساله به اموالی دست نمی‌یابد. یا اموالی از تصرف وی خارج نمی‌شود. و نصب قیم و یا شخص دیگری جهت پیگیری شکایت افراد غیر رشید که نتیجه آن مستلزم دخالت ایشان در اموالشان نیست نتیجه‌ای جز اطاله دادرسی در بر نخواهد داشت. لذا تبصره مذکور می‌بایست قابل به تفکیک می‌شد و در شکایاتی که نتیجه آن مستلزم تصرف افراد غیر رشید در اموال می‌شد این تبصره را لازم‌الرعايه می‌دانست مانند تصادفات که مستلزم دادن دیه به مجنی علیه غیر رشید می‌باشد. که البته آن هم در مرحله اجرای حکم ضرورت خواهد داشت. لذا وجود کلمه غیر مالی در تبصره ماده ۷۲ قانون آ.د.ک یا ناشی از مسامحه قانونگذار می‌باشد که باید کلمه غیر را ذکر نمی‌کرد یا ناشی از عدم اطلاع مقنن از اصول حقوقی مسلم و شناخته شده بود است.



آقای ابوذر اخگر، معاونت آموزشی و تحقیقات دادگستری فارس، پاسخ و پرسشهای مطرح شده در همایش زمستانی قضات آن خطه را برای مجله فرستاده‌اند در این همایش مجموعاً به ۴۲ سؤال در خصوص آیین دادرسی دعاوی خانوادگی، طلاق

حضانت و نفقه پاسخ داده شده است که یک نمونه آن را می خوانید:

طلاق حاکم یا طلاق قضایی چه نوع طلاق است؟

مطابق مقررات قانون مدنی زن در موارد زیر می تواند درخواست طلاق نماید و در صورت اثبات ادعای زن حاکم اجازه طلاق می دهد. ۱- طلاق غیابی و آن در صورتی است که زوج غایب باشد و از مدت غیبت چهار سال گذشته باشد. ۲- طلاق به لحاظ شرط ضمن عقد، به موجب ماده قانون مدنی چنانچه در ضمن عقد شرایطی معین شده باشد و زوج از آن شرایط تخلف نماید زن می تواند با مراجعه به دادگاه و اثبات تحقق شرط مطلقه شود. ۳- طلاق به لحاظ ترک انفاق، مطابق ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی اگر زوج مرتکب ترک انفاق همسر خود شود و محکمه هم نتواند او را مجبور و ملزوم به پرداخت نفقه نماید حاکم می تواند زن را طلاق دهد. ۴- طلاق از نوع عسر و حرج که در صورتی که زن بتواند عسر و حرج خود را مطابق با یکی از موارد بندهای ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به اثبات رساند حاکم می تواند به عنوان ولی ممتنع حکم به الزام به طلاق نماید. انواع طلاق نیز به موجب ماده ۱۱۴۳ و ۱۱۴۵ قانون مدنی برشمرده شده است که عبارتند از:

- ۱- طلاق رجعی ۲- طلاق خلعی زن به لحاظ بذل مال و قبول آن ۳- طلاق بائن زن غیر مدخوله ۴- طلاق زن یائسه ۵- طلاق مبارات ۶- طلاق سوم در مورد طلاق غیابی غالب فقها آن را رجعی دانسته اند زیرا ممکن است مرد غایب بتواند در ایام عده رجوع نماید در بین حقوقدانها هم در رجعی بودن طلاق غیابی اختلافی نیست زیرا علت طلاق غیبت زوج است که با حضور وی این علت برطرف می گردد و اما در مورد طلاق به لحاظ عدم پرداخت نفقه آیات عظام خوبی و سیستانی نوع طلاق را بائن دانسته اند. در مورد عسر و حرج نظرات فقهی متفاوتی ابراز شده است حضرت امام (ره) و حضرت آیت اله خامنه ای (دام برکاته) فرموده اند که نوع طلاق حاکم از لحاظ رجعی بودن یا نبودن با طلاقهای دیگر فرقی ندارد و حسب مورد ممکن است بائن باشد یا رجعی. حضرت آیت اله اردبیلی معتقد است که طلاق عسر و حرج باید خلعی باشد چیزی به فرد

بذل شود و حاکم از طرف مرد قبول بذل نماید. حضرت آیت‌اله فاضل لنکرانی چنین طلاقى را رجعى مى‌داند. یک نظر از اداره حقوقی دادگستری بر این امر استوار است که در طلاق عسر و حرج رجعی بودن طلاق موجب دور است و بر خلاف منظور قانونگذار به نظر می‌رسد. با توجه به نظریه مشورتی اداره حقوقی و عقاید و نظریات برخی از علمای فقه، طلاق حاکم در موارد عسر و حرج و ترک انفاق فارغ از انواع طلاق می‌باشد و به لحاظ طبیعت خود باین تلقی می‌شود زیرا اگر غیر از این باشد طلاق بسیاری از زنان در عسر و حرج قرار گرفته را باید رجعی تلقی کنیم و با رجوع مرد منظور قانونگذار که خلاصی زن از عسر و حرج است محقق نمی‌گردد [رجوع شود به تحریرالوسيله، منهاج الصالحین و فتاوی دیگر آیات عظام].



آقای مرتضی یوسف زاده همکار ما از دادگاه تجدیدنظر استان تهران با اشاره به بحثی که بین سردبیر و آقای دکتر حداد عادل بر سر زبان فارسی در گرفته بود، نوشته‌اند:

از من بگوی خسروی سردبیر را

دوست من سلام. مدتی است که از خواندن سرمقاله‌های شما در مجله حقوقی وزارت دادگستری لذت می‌برم و راستش را بخواهید از مجله حقوقی فقط سرمقاله را مطالعه می‌کنم و احساس می‌کنم که با شما دوست هستم. چند بار تصمیم گرفته‌ام همراه آقای یآوری که دوست مشترک است به دیدنتان بیایم و سلام و دست مریزاد بگویم ولی بدبختانه تاکنون نشده است. از آخرین سرمقاله شما از این جهت بیشتر شاد شدم که دیدم همنوایی یافته‌ام. من هم تا حدی نسبت به بعضی بی‌احتیاطیها و بی‌مبالاتیها در نوشته‌های رسمی حساس هستم و به مناسبت این حساسیت را به رئیس دادگستری استان تهران گزارش کرده‌ام که تصویر آن قسمت از گزارش را خدمت شما می‌فرستم.

و اما با تمام لذتی که از مقاله اخیر بردم دریغ آمد که نکته‌ای را نگویم. در قسمتی از مقاله این اصطلاح را به کار برده‌اید: (شمشیر داموکلس را از رو نیسته‌ام) خواستم

یادآوری کنم که در زبان فارسی اصطلاح «شمشیر از رو بستن» داریم نه شمشیر داموکلس شمشیر داموکلس شمشیر برهنه‌ای بود که با موی یال اسب بالای سر او آویزان بود که کنایه است از همیشه در معرض خطر بودن، حیقم آمد از مقاله‌ای به این شیوایی خرده‌گیری کنم ولی فکر کردم وظیفه دوستی است. امیدوارم مرا ببخشید.

ایشان در نامه دیگری به آرم جدید مجله پرداخته‌اند و تکیه کفه‌های ترازو را بر دست احتمالاً لرزانی که به جای شاهین عمل می‌کند، نامطمئن توصیف کرده‌اند.

مجله حقوقی. پاسخ سردبیر چنین است که منظور از بستن شمشیر از رو علنی کردن مبارزه پنهانی است، برای این کار هر شمشیری را می‌توان از رو بست، لیکن التفات به شمشیر داموکلس بیشتر القای نگرانی و دلهره در طرف مقابل است با توجه به تداعی افسانه‌ای آن. و در این معنی، در واقع ما شمشیر آویزان داموکلس را می‌توانیم از سقف بگیریم و بر کمر ببندیم و معنی هم ندارد. اما در مورد دستی که کفه‌ها را نگاه میدارد، بیشتر به این توجه داشته‌ایم که دست ضمن آن که به هر حال نشان دهنده مداخله قهری عوامل انسانی در اجرای عدالت است در همان حال «دست» نشانه تعهد و ضمانت و اعانه و دولت هم هست و از طرفی دست را استعاره از امید گرفته‌اند: چو در میان مراد آورید دست امید، منصرف از این مقوله آن ساعد و آن دست اگر دست و ساعد قانون باشد، حرکت کفه‌ها را توجیه خواهد کرد. در پایان بخشی از یادآورهای آقای یوسف‌زاده را در باب ادب اصطلاحات و تعبیرات قضایی عیناً از نظرتان می‌گذرانیم:

به کار بردن کلمات و عبارات نادرست ولی مصطلح در آراء

معمولاً مردم عادی در به کار بردن کلمات و اصطلاحات دقت کافی ندارند و در گفتار و نوشتار آنان اغلاط مصطلح و مشهور بسیار دیده می‌شود. مشهور است که حقوق علم اصطلاحات است و از دادگاهها به اقتضای شأنشان انتظار می‌رود که در به کار بردن کلمات و اصطلاحات دقت و وسواس بیشتری نشان دهند و از به کار بردن اصطلاحات غیر حقوقی و اشتباه‌آمیز متداول بین عموم خودداری نمایند. اینک به فهرستی از این

کلمات و عبارات اشاره می‌شود:

فسخ سند، این واژه از اشتباهات متداول در بین عموم است. مثلاً متصدی بنگاه معاملات املاک براحتی و بدون این که احتمال اشتباه بدهد از عبارت «فسخ سند» استفاده می‌کند در حالی که فسخ از امور اعتباری و مختص معاملات است و در اعیان خارجی مانند سند عملی نیست. سند کاغذی بیش نیست و جزء اعیان است و آنچه که قابلیت فسخ دارد خود سند نیست بلکه معامله مندرج در سند است و حداقل دادگاه نباید از این عبارت استفاده کند.

- مبیاعه نامه، این اصطلاح بعد از انقلاب توسط بنگاههای معاملات املاک متداول شده. علت ابداع آن این بود که بنا به عقیده‌ای که در درست بودن آن تردید وجود دارد عده‌ای معتقد بودند که تعهد به انجام معامله که در اسنادی به عنوان قولنامه درج می‌شد شرعاً الزام‌آور نیست و معامله فقط در قالب یک عقد معین مانند بیع الزام‌آور است. یک متصدی بنگاه معاملات براحتی و با اطمینان خاطر عنوان «مبیاعه نامه» را که همکاران او ابداع کرده‌اند به عنوان یک عبارت مهم و متفاوت به کار می‌برد ولی «مبیاعه» در هیچ متن قانونی و فقهی و حقوقی معتبر به کار نرفته است و از دادگاه انتظار نمی‌رود که این عبارت را به کار برد و به آن رسمیت و اعتبار بخشد.

- مشاع، مرسوم است که از واژه «مشاع» به معنای «مشترک» استفاده می‌کنند و این کار به قدری شایع است که در تمام اسناد ثبتی دیده می‌شود و حتی، با تأسف، مورد استفاده قانونگذار هم قرار گرفته است (قانون افراز و فروش املاک مشاع) در حالی که مشاع معنای مشترک ندارد بلکه اشاعه از خصایص اشتراک است و می‌توان گفت که مشاع بودن خاصیت مال مشترک است. به عبارت دیگر؛ هیچ مال مشترکی وجود ندارد که مشاع نباشد و حداقل دادگاه در رأی خود نباید این کلمه را به معنای مشترک استفاده کند.

- دانگ مشاع، به کار بردن کلمه «مشاع» پس از کلمه «دانگ» بسیار شایع ولی حشو

است زیرا دانگ نسبتی از مال است و خود به خود معنای مشاع را می‌رساند و اضافه کردن کلمه مشاع به آن علاوه بر این که حشو است متبادر به ذهن می‌کند که وجه دیگر آن «دانگ مفروز» است یعنی وقتی ما بتوانیم «دانگ مشاع» را به کار ببریم قاعده باید بتوانیم «دانگ مفروز» را هم استفاده کنیم در حالی که می‌دانید دانگ مفروز قابل تصور نیست.

- ضرر و زیان، به کار بردن عبارت «ضرر و زیان» به جای «ضرر» یا «خسارت» متأسفانه مبتکر آن قانونگذاران سابق بودند در حالی که این دو کلمه هم معنی هستند و یکی فارسی و دیگری عربی است مثل این است که ما کلمه «یوم و روز» یا «چشم و عین» یا «باب و در» را همیشه با هم استفاده کنیم در حالی که یکی از آنها برای افاده مقصود کافی است و اگر به تنهایی غیر مأنوس است می‌توانیم از کلمه «خسارت» استفاده کنیم. - دلیل و مدرک، استفاده از عبارت «دلیل و مدرک» به صورت توأم در شأن دادگاه نیست زیرا شأن دادگاه دقت است. دلیل با مدرک تقریباً مترادف است و در فقه و اصول از دلیل استفاده می‌شود که دقیقتر است. بنابراین فقط کلمه «دلیل» برای رسانیدن مقصود کافی و ارجح است.

- دلیل محکمه پسند، مراد از اصطلاح محکمه پسند این است که دلایلی است که برای اثبات دعوا می‌توان به آنها استناد نمود. در ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی احصاء شده است^(۱) و به جای این اصطلاح که غیر تخصصی و محاوره‌ای است، می‌توان از هر یک از ادله خمسه مذکور در قانون مدنی و یا مطلق واژه «دلیل» استفاده کرد زیرا وقتی که دادگاه واژه دلیل را به کار می‌برد قطعاً منظور دلیل قابل استناد در دادگاه است.

- سند منگوله‌دار، منظور از این اصطلاح دفترچه مالکیت رسمی است که با نخ و سرب و مهر اداره ثبت اسناد بسته شده و به همین اعتبار بنگاههای معاملات املاک و مردمی که مقید به استفاده از کلمات و اصطلاحات صحیح نیستند به کار می‌برند و استفاده از آن در رأی دادگاه دون شأن قضاء است که البته به ندرت مشاهده شده است.

۱- در ماده ۱۲۵۸: «دلایل اثبات دعوا از قرار ذیل است: ۱- اقرار ۲- اسناد کتبی ۳- شهادت ۴- امارات ۵- قسم»

- تقاضای تجدیدنظرخواهی، تجدیدنظرخواهی به تنهایی معنی دارد و به کار بردن عبارت «تقاضای تجدیدنظرخواهی» به «جای تجدیدنظرخواهی» یا «تقاضای تجدیدنظر» در شأن دادگاه نیست.

- حقوقی، به کار بردن کلمه «حقوقی» به جای «مدنی»^(۱) که متأسفانه قانونگذار هم از این سهو در امان نمانده است صحیح نیست. در تقسیم مقولات حقوقی آنچه در مقابل «کیفری یا جزایی» قرار می‌گیرد «مدنی» است نه «حقوقی» و استفاده از واژه «حقوقی» در مقابل «کیفری» این معنا را می‌رساند که گویا در مسائل کیفری از حقوق خبری نیست در حالی که اساساً کار اصلی دادگاه اعم از کیفری یا مدنی جز حقوق چیز دیگری نیست. - تعدی و تفریط، اغلب در آراء دیده می‌شود که این عبارت توأماً، شاید با گمان مترادف بودن، برای رساندن معنی «تعدی» یا «تفریط» مورد استفاده قرار می‌گیرد. همان گونه که می‌دانیم تعدی و تفریط از اسباب ضمان است اولی انجام دادن کار «نباید» است^(۲) و دومی انجام ندادن کار «باید» است^(۳) بسیار دیده شده که سبب مطالبه خسارت فقط تعدی است ولی در رأی دادگاه از عبارت «تعدی و تفریط» استفاده شده است.

مورخه، به کار بردن کلمه «مورخه» به جای «مورخ» یا «تاریخ» از اشتباهات متداول است می‌دانیم که اگر قصد داشته باشیم تاریخ را به عنوان مفعولی به کار ببریم از واژه «مورخ» بدون تاء تأنیث استفاده می‌کنیم مثلاً می‌نویسیم «نامه مورخ» و اگر بخواهیم به عنوان قید زمان به کار ببریم می‌نویسیم «تاریخ» یا «به تاریخ» بنابراین عبارت «نامه مورخه» یا «در مورخه ... جلسه تشکیل است» اشتباه مصطلح است که پرهیز از آن ارجح است.

۱- رک دکتر لنگرودی، محمدجعفر: ترمینولوژی حقوق، شماره ۱۹۱۸.

۲- ماده ۹۵۱ قانون مدنی: «تعدی تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری».

۳- ماده ۹۵۲ قانون مدنی: «تفریط عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ

رأی صادره، این عبارت به معنای «رأی صادر شده» غالباً مورد استفاده قرار می‌گیرد که قانونگذار هم از آن استفاده کرده. صادر کلمه‌ای عربی است اگر بخواهیم آن را به شیوه عربیها به کار ببریم صیغه مفعولی آن «مصدور» است و اگر بخواهیم به شیوه فارسی استفاده کنیم صورت مفعولی آن «صادر شده» است و واژه «صادر» هویت دستوری مشخصی ندارد.

- نامه وارده، ظاهراً هیچ اجبار دستوری وجود ندارد که کلمه وارد با تاء تأنیث نوشته شود زیرا «نامه» واژه‌ای فارسی است و واژگان فارسی مذکر و مونث نیستند تا «وارد» هم به تبع آن مؤنث شود. از طرف دیگر واژه «وارد» عربی را هم نمی‌توان مانند کلمات فارسی تغییر داد و همانند «رسیده» به آخر آن «ها» اضافه نمود و بنابراین شاید ترکیب «نامه رسیده» صحیحتر باشد.

- عملکرد، این واژه معلوم نیست توسط چه کسی در سالهای بعد از انقلاب وارد زبان فارسی شده و ظاهراً خواسته‌اند آن را به عنوان جایگزینی برای کلمه فرنگی (Function) به کار ببرند به هر حال ترکیب «عمل» عربی با «کرد» فارسی نمی‌تواند جایگزین صحیحی برای آن واژه فرنگی باشد و واژه «عمل» یا «کار» به تنهایی برای رسانیدن معنی کافی است.

- در رابطه، این اصطلاح هم بعد از انقلاب وارد زبان فارسی شد و ترجمه‌ای تحت اللفظی است از اصطلاح فرهنگی (in relation) که معادل آن در زبان ما «در خصوص»، «در مورد» و امثال آن است و ضرورتی ندارد در رأی دادگاه از اصطلاح «در رابطه» که وافق مقصود هم نیست استفاده کنیم.

- میزان، بارها دیده شده که از کلمه «میزان» به جای «بها» یا «قیمت» استفاده می‌شود. مثلاً در عبارت «میزان سرقفلی» در حالی که «میزان» با «بها یا قیمت» مترادف نیست.

- کلاسه، این کلمه فرانسوی است و در آن زبان معنای شماره ندارد ولی در پرونده‌ها دیده می‌شود که از این واژه به معنای «شماره» استفاده می‌شود.

- سند مدرکیه، معلوم نیست اولین بار استفاده از این عبارت را چه کسی و به چه منظور باب کرده است ولی هرچه باشد واقعیت این است که «سند» معنای مشخصی دارد و مدرک هم اعم از سند است و معلوم نیست که ترکیب این دو به صورت مضاف و مضاف الیه با تاء تأنیث چه خاصیتی دارد؟

- دستور العمل، این واژه بسیار مصطلح، ترکیبی از کلمه «دستور» فارسی و «عمل» عربی به اضافه الف و لام است و به معنای دستور کار یا روش کار است از شدت رواج قبح خود را از دست داده است در حالی که استفاده از آن حداقل در رأی دادگاه، صحیح نیست.

- درخواست یا تقاضای استمهال، می‌دانیم که «استمهال» به تنهایی به معنای ؛ درخواست مهلت، است بنابراین به کار بردن عبارت «درخواست استمهال» در واقع مانند این است که عبارت «درخواست، درخواست مهلت» یا «تقاضای درخواست مهلت» را به کار ببریم.

- نماینده قضایی، این واژه نیز اشتباه مصطلح است که مبتکر آن قانونگذار بود. مراد این بوده که به دولت و برخی از سازمانها اجازه داده شود که به جای وکیل دادگستری از کارمندان خودشان برای شرکت در دادرسی استفاده کنند و نام این شخص را «نماینده قضایی» گذاشتند در حالی که واژه «نماینده» به تنهایی برای رساندن مقصود کافی است و وصف «قضایی» چیزی به آن اضافه نمی‌کند و نه تنها خاصیت بیشتری ندارد، در معنا هم اخلال می‌کند زیرا نماینده مذکور برای قضاوت انتخاب نمی‌شود که وصف قضایی داشته باشد بلکه برای دفاع از حقوق سازمان متبوعش در دادگاه شرکت می‌کند. همانگونه که به کار بردن عبارت «وکیل قضایی» صحیح نیست عبارت «نماینده قضایی» هم صحیح نیست ولو، این که قانونگذار هم مسامحه به کار برده باشد.